



مهیاره

ترجمه ف. و. بین از متن سانسکریت

ترجمه از انگلیسی: صادق چوبک

چاپ اول - ۱۳۷۰

انتشارات نیلوفر - ۹۸ صفحه

۲۵۵

... بی تردید ارتباط و پیوند فرهنگی و نژادی ایران و هند، قدمتی به بلندای عمر و تاریخ پیدایش این دو ملت بزرگ را داراست. اکنون قرن‌ها از روزگاری می‌گذرد که آریائیه‌ها سرزمین اصلی خویش را که بنا بر اقوال اکثر محققان در شمال دریایچه اورال و دریای سیاه بوده است ترک گفته و روی به جنوب آورده‌اند. جمعیتی از این مهاجران در سرزمین پهناور هند اسکان یافته و گروهی دیگر از آنان در فلات ایران اقامت گزیده و پایه‌های دو تمدن بزرگ را بنا نهادند. تاریخ دقیق این کوچ بزرگ بر ما پوشیده است، لکن طبق حدسیات محققین این مهاجرت باید در دو هزار سال قبل از میلاد مسیح اتفاق افتاده باشد. پس از آن‌که اقوام مهاجر در سرزمین‌های جدید توطن یافتند، ریشه‌های فرهنگ و تمدنی جدید جان گرفت. بدین طریق، طوایف آریائی هند، آئین و فرهنگ ودائی و آریائیهای مقیم فلات ایران، تمدن اوستائی را پدید آوردند.^۱

به همین دلیل روشن، پیوند تمدن و فرهنگ این دو ملت باستانی، آنچنان مستحکم است که هیچ نیروئی قادر به ایجاد تفرقه میان این دو فرهنگ غنی و دیرینه نیست. آریائیهای هند، بجز زبان مرسوم و عامیانه‌ای که با آن تکلم می‌کردند، زبانی ادبی و فصیح را نیز دارا بودند که اکثر آثار ارزشمند و مکتوب این قوم بدان زبان ثبت و ضبط گردیده است. این زبان ادبی به «سانسکریت»^۲ معروف است و سانسکریت در لغت به معنی خوب تلفیق شده و فصیح است.

این زبان در میان هندوان، زبانی مقدس است چراکه اکثر آثار ارجمند این تمدن، بدین زبان نوشته شده است. کهن‌ترین منظومه حماسی هندوان «راماینه»^۳ که شرح ماجراهای رام و سیتا^۴ و نبرد رام با راوَن^۵ است به زبان سانسکریت جاودانی گشته است. حماسه «مهابهارات»^۶ نیز که بزرگترین منظومه جهان است از شگفتی‌های ادبیات سانسکریت است. داستان «کلیله و دمنه» که ادبیات ایران، هستی آترا مدیون انشای ابوالمعالی نصراله منشی است و به فرمان بهرامشاه غزنوی به فارسی درآمده است بر بنیان ترجمه ابن مقفع استوار است و همچنین ترجمه ابن مقفع بر ترجمه‌ای از متن پهلوی که توسط برزویه طبیب مروزی فراهم آمده پا گرفته است. اصل داستان «کلیله و دمنه» یک متن کهن سانسکریت به نام «پنج‌تنتره»^۷ یا «پنجاکھیانه» است که بزرگمردی به نام مصطفی فالقدار عباسی، در اواخر سدهٔ دهم هجری قمری به دستور جلال‌الدین محمد اکبر، پادشاه گورکانی هندوستان، از متن اصلی سانسکریت به فارسی بازگردانده است. اکبرشاه با اینکه پادشاهی بود که سواد کافی نداشت، لکن در انتقال ادبیات سانسکریت به دیگر ملل، علی‌الخصوص ایرانیان، اهتمام ورزیده است. هم به دستور او ملا عبدالقادر بد یوانی، اولین بار حماسه راماینه را به رشته نظم کشید که مدت سرایش آن حدود چهار سال به درازا انجامید و سرانجام در جمادی‌الاول ۹۹۷ هجری قمری، آترا به پایان رساند که با دریغ باید گفت در روزگار ما، اثری از این سروده در دست نیست. ترجمهٔ منثور «راماینه» نیز متعلق به «امیر سنکبه» یا امیر سینگ است که به سال ۱۱۱۷ هجری قمری و دوران حکومت اورنگ‌زیب پسر شاه جهان فراهم آمده است. متن کامل این ترجمه در دو مجلد به سال ۱۳۵۰ هجری شمسی از سوی بنیاد فرهنگ ایران، به کوشش دکتر عبدالودود اظهار دهلوی، انتشار یافته است. همچنین محقق ارجمند اقبال یغمائی نیز متن خلاصه‌شده همین ترجمه را فراهم آورده‌اند.^۸

ترجمهٔ متن حماسه «مهابهارات» از متن سانسکریت، به سال ۹۹۰ هجری قمری توسط میرغیاث‌الدین علی قزوینی انجام گرفته است.^۹ قدیم‌ترین ترجمهٔ اوپانیشاد^{۱۰} از متن سانسکریت هم ترجمهٔ «محمد داراشکوه» متوفی^{۱۱} به سال ۱۰۶۹ هجری قمری است که در سال ۱۰۶۷ هجری قمری صورت انجام یافته است. لازم به ذکر است که ترجمهٔ «بهگود گیتا»^{۱۱} سرود مقدس الهی نیز منسوب به محمد داراشکوه است. آنچه برשמردیم آثاری است که گذشتگان از متون سانسکریت بطور مستقیم به زبان فارسی برگردانده‌اند. در روزگار ما نیز «گزیدهٔ ریگ‌ودا» قدیم‌ترین سرودهای آریائی هند، به تحقیق و ترجمهٔ استاد ارجمند دکتر سیدمحمد رضا جلالی نائینی، همچنین ترجمهٔ «شکونتلا» اثر «کالیداس» شاعر باستانی هند، توسط دکتر «این‌دو شیکهر» منتشر گردیده است. البته قبل از ترجمهٔ دکتر این‌دو شیکهر، خلاصه‌ای از «شکونتلا» توسط دکتر «هادی حسن» استاد دانشگاه «علیگر» موجود بوده است. در ضمن مرحوم استاد علی‌اصغر

حکمت نیز هم به صورت منظوم و هم به صورت نثر به ترجمه شکونتلا همت گمارده‌اند.

آنچه مسلم است اینکه فرهنگ و ادبیات غنی موجود در متون سانسکریت، همواره کنجکاوی ایرانیان فارسی‌زبان را برانگیخته است. دلیل این کنجکاوی نیز در ارتباط دیرین این دو قوم نهفته است. پس از پیدایش و ظهور اسلام و نفوذ و گسترش آن در میان ملل سایر بلاد عالم، علی‌الخصوص شبه‌قاره هند، در بعضی متون ادبی، تلفیق ادبیات این فرهنگها دیده شده است. بدیهی است که نزدیکی این دو فرهنگ و نفوذ تعلیمات اسلام و سایر مذاهب الهی، سبب پیدائی مصلحینی گردیده است که سعی‌شان بر خرافات‌زدائی از آئین هندوان بوده است. به هر حال آنچه در این یادداشت مورد نظر ماست اینکه دوستاناران ادب پارسی از دیرباز انس و الفتی با فرهنگ سانسکریت داشته‌اند و دلیل این علاقه نیز عظمت و غنای غیرقابل انکار این زبان کهن و باستانی است. جا دارد در همین جا یادى شود از اندیشمند فرزانه استاد سیدمحمدرضا جلالی نائینی که عمری را نستوه و استوار در تحقیق و معرفی آثار درخشان ادبیات سانسکریت گذرانده‌اند. به یقین آنچه از متون سانسکریت که هم‌اکنون در دسترس ماست، حاصل تلاش و تحقیق این محقق فروتن روزگار ماست که با پایمردی ایشان و یاری بزرگانی همچون دکتر عابدی، دکتر تاراچند و دکتر شوکلا، فراهم آمده است. حسن بزرگ این آثار در آنجاست که عموماً بطور مستقیم از متن سانسکریت به جامه فاخر زبان فارسی درآمده‌اند و زبان واسطه‌ای در میان نبوده است، به همین دلیل ظرائف و دقائق متن اصلی، کاملاً در متن فارسی موجود و قابل تعمق است.

آخرین کوشش در معرفی یکی از متون سانسکریت، ترجمه «مهباره» از «صادق چوبک» نویسنده بزرگ روزگار ماست. که «ف. و. بین» آنرا از متن سانسکریت به انگلیسی برگردانده و ایشان نیز از این زبان واسطه، به فارسی روایت کرده‌اند. طبق اطلاعاتی که در مقدمه مترجم انگلیسی آمده است. «بین» در جریان طاعون شهر «پونا» در حدود سالهای ۱۸۸۵ میلادی، با برهنن پیری آشنا می‌شود و این برهنن، به پاس خدمات وی، به گاه مرگ نسخه‌ای از «مهباره» را به او می‌سپارد که سرانجام همین نسخه با ترجمه «بین» در سال ۱۸۹۸ میلادی به چاپ می‌رسد. همین متن را مرحوم استاد مسعود فرزاد، در اواخر پائیز ۱۳۲۰ هجری شمسی می‌خوانند و آنرا به زیبایی غزلی از حافظ می‌یابند و چون فراغتی برای ترجمه آن پیدا نمی‌کنند، آنرا جهت ترجمه به آقای صادق چوبک عرضه می‌کنند. دریفا که روزگار کج‌مدار چنان بازی می‌کند که قصه‌نویس بزرگ

ایران، فراغتی نمی‌یابند که ترجمه کامل این اثر سترگ را در همان زمان به انجام رسانند. ثمره اینکه پس از گذشت حدود ۹۴ سال از انتشار ترجمه انگلیسی این اثر بغایت نغز و لطیف، اکنون به همت صادق چوبک، دوران غبن ما، بسر رسیده است.

به جز اهمیتی که اصل اثر در متن سانسکریت داراست، ترجمه درخشان چوبک، به گونه‌ای است که خواننده به گاه مطالعه اثر، تصور نمی‌کند که متن ترجمه شده‌ای را پیش رو دارد. احاطه کامل چوبک به متون ادبی پارسی و انس و الفت وی با نثر کهن، سبب گردیده است که «مهیاره» به یک اثر مستقل فارسی بدل شود که من در سطور بعد برای اثبات مدعای خویش نمونه‌هایی را برخواهم شمرد. ولی پیش از آن، مختصری درباره ویژگیهای این اثر می‌گویم:

همچنانکه مترجم انگلیسی در مقدمه چاپ نخست کتاب آورده است، «مهیاره»، شانزدهمین بخش از نسخه کهن متن مفصل سانسکریتی است که بنام «جوهر اقیانوس زمان» معروف است. مهیاره با اینکه حکایت عشق است و در سطر سطر آن، نشان سرخ عشق را می‌توان دریافت و لکن در حکایت‌های موجود در آن، اندر زهای والای انسانی و حکمت و فلسفه موج می‌زند. نکته قابل تأمل اینکه با وجود قدمت چند هزارساله این اثر، خواننده با مطالعه آن در می‌یابد که قصه‌پردازی در ادبیات سانسکریت از چه تکنیک و ساختار محکم و پیشرفته‌ای برخوردار بوده است و مطالعه در این قبیل آثار تا چه حد می‌تواند در بحث اسطوره‌شناسی ملل مفید فایده شود. آغاز داستان با نیایشی عمیق همراه است. پس آنگاه امواج حکایت خواننده را در خود فرو می‌برد. در این اثر، هیچ کلمه‌ای و جمله‌ای زائد نیست و با اینکه به شیوه آثار کهن در آغاز هر حکایت جملاتی تکرار می‌شود که در آغاز حکایت بعدی نیز می‌آید و لکن چون تکنیک اثر بر همین تکرارها استوار است، هیچ ملال خاطرری برای خواننده فراهم نمی‌آورد. بلکه همانند ناقوسی در گوش او، اهمیت آنچه را که پیش رو دارد تأکید می‌کند. «سوریا کانتا» پادشاهی است که پس از دیدن تصویر «آنا نگارا کا» به همراه «راسا کوشا» به جستجوی او بر می‌خیزند و در نهایت به دربار او می‌رسند و برای بجای آوردن شرط دوشیزه، هر روز سؤالی در قالب حکایتی دلکش بر او عرضه می‌کنند و پاسخی درخور می‌شنوند. نکته جالب اینکه تمامی این داستانها بکر و نغز هستند و خواننده به هیچ روی قادر به پیش‌بینی انجام داستان و پاسخ شهزاده نیست. پس از هر پاسخی پادشاه و راسا کوشا به کوشک محل اقامت خویش باز می‌گردند و پادشاه شب را در راز و نیاز با تصویر شهزاده به صبح می‌رساند. از روز هفتم به بعد، دیگر پادشاه تصویرنگار را تسلای دل خویش نمی‌یابد. او دریافته است که عشق به تصویر، عشقی مجازی است و عشق حقیقی او در شهزاده متجلی است که تا وصل او راهی دراز در پیش است.

در روز هشتم پادشاه می‌گوید:

«حتیٰ تصویر او هم دیگر در دوران فراق، مایهٔ آرامش من نخواهد بود.» (ص ۵۶)

و در روز یازدهم می‌گوید:

«اکنون به یاری تصویری که در برابر زیبایی شهزاده، هر دم از اثرش کاسته می‌شود شب

فراق را به روز می‌آورم.» (ص ۶۷)

در روز چهاردهم، تصویر یار، «عشق مجازی» همچون ماهی، در آسمان دل پادشاه غروب

می‌کند و در روز پانزدهم صریحاً می‌گوید که من دیگر این تصویر را دوست نمی‌دارم.

در روز هفدهم بدین معرفت دست می‌یازد که تفاوت تصویر با دلدار من، از زمین تا

آسمان است. (ص ۸۹)

در طی این روزها، شهزاده با درایت و باریک‌بینی، غامض‌ترین سؤالات دوست و مشاور

پادشاه را پاسخ گفته است. در روز نوزدهم، پادشاه تصویر را به دور می‌افکند و تا صبح نیز نگاهی

بر آن نمی‌اندازد. در همین روز «راسا کوشا» داستان «کریتا - کریتا» را برای شهزاده نقل می‌کند. این

داستان یکی از زیباترین و بکرترین حکایات مهپاره است و پاسخی که شهزاده به سؤال مطروحه

می‌دهد براستی عمیق و فیلسوفانه است. اکثر حکایات «مهپاره» بافت منسجم و استادانه‌ای دارند

و لکن داستان «کریتا - کریتا» با آن فضای سوررئالیستی درخشانش و همچنین تکنیک چشمگیر

در بیان ماجراها، خواننده را مبهوت می‌کند. به این غنای مضامین و سبک، ترجمهٔ استادانهٔ

چوبک را هم بیفزاید ثمره کتابی سترگ است که من مایل نیستم آنرا ترجمهٔ صرف بدانم.

چوبک، این بار نیز با وسواس و تیزبینی خاص خود در خلق آثارش، مهپاره را تولدی دیگر

بخشیده است. او با استفادهٔ بجا از ظرائف ادبیات منظوم و منثور فارسی، علی‌الخصوص اشعار

مولوی، سعدی و نثر کللیله و دمنه و داستانهای کهن، متنی را فراهم آورده است که به یقین از

ترجمهٔ انگلیسی فراتر است و این دعوی چوبک که ترجمهٔ فارسی را برای خوانندهٔ فارسی‌زبان،

دلپذیرتر و شیرین‌تر از متن انگلیسی می‌داند به هیچ‌روی غلو نیست. به ترجمهٔ این سطور

بنگرید:

«پادشاه گفت: نقاش! دیگر دم مزن. از این دو، یکی را برگزین: یا جای دختر را به من بنمای

و از مال بیکران برخوردار شو، یا تو را به زنجیر کشم و به زندان افکنم، بی‌آب و نان.» (ص ۱۸)

در صفحهٔ ۴۰ و در داستان دو برهمن:

«زیرا فرق است میان برادر شیادی که مطلب را از زبان برادر خود شنیده و خود به عینه آن

روز را ندیده است.»

در ترجمه این سطور تأثیر کلام سعدی در گلستان روشن است:
فرق است میان آن که یارش در بر با آن که دو چشم انتظارش بر در
باب اول، در سیرت پادشاهان، طبع یوسفی

در صفحه ۵۱ به هنگام توصیف داستان زاهد سالوس:
«پس به سلک زاهدان درآمد تا از طریق زرق و سالوس زندگی کند. تن خود را به خاکستر بیالود و
گیسوان بیافت.»

می بینید که مترجم به چه زیبایی با نظری به حکایت «شیادی گیسوان بافت که من علویم»
در گلستان، باب اول، در سیرت پادشاهان، حق مطلب را ادا کرده است.

همچنین در صفحه ۷۲ و در داستان پیل و مور:
«به نرمی کژ می شد و مژ می شد.» که با توجه به کلام مولانا در دیوان شمس، چون کشتی
بی لنگر کژ می شد و مژ می شد، ترجمه شده است.

در صفحه ۸۲ و داستان نیلوفر و زنبور عسل:
«زنبور با خود گفت: «نیلوفر را با حشره چکار؟ تارتنگ از ظنّ خود سخن می گوید.»
در اینجا نیز تأثیر کلام مولوی در مثنوی هویدا است:

هر کسی از ظنّ خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من
مثنوی معنوی، دفتر اول

اندک موارد برشمرده که با یک نگاه به «مهپاره» فراهم آمده است نشان می دهد که چوبک،
از چه ذهنیت سرشاری برخوردار بوده و چه زیبا این قبیل موارد ظریف را در متن ترجمه وارد
کرده است. حتی در داستان «شکار سراب» ضرب‌المثل معروف دیگ به دیگ می گوید رویت
سیاه را از زبان زاهدی نقل می کند که به زیبایی در جای خود می نشیند. از عظمت و زیبایی
ترجمه چوبک هر چه بگویم کم گفته ام و اگر بخواهم برای سخن خویش حجّتی بیاورم باید تمام
کتاب را نقل کنم که انباشته از این قبیل جملات شیواست:

«پس، شب را با اندوه و حیرت، با خیره شدن به تصویر، بسر برد. چون آفتاب برآمد او
نیز برخاست و در مصاحبت دوست خویش روز را در باغ، به شب آورد. چون شب بر سر دست
آمد، باز به درگاه شهزاده شتافتند.» (ص ۶۰)

باشد که چوبک دیر زید. او روشنی دیدگانش را در اعتلای ادبیات این سرزمین به
سطر سطر نوشته‌هایش بخشیده است. او خود روشنی دیدگان منتظر ماست. من دستها و
چشمهای او را می‌بوسم.

یازدهم خردادماه ۱۳۷۱



۱- نگاه کنید به مقدمه گزیده ریگ‌ودا، تحقیق و ترجمه دکتر سیدمحمدرضا جلالی نائینی، تهران، ۱۳۶۷
چاپ دوم، نشر نقره.

Sanskrit -۲

Ramayana -۳

Sita -۴

Ravana -۵

Mahabharata -۶

(pancakhyana) (pancatantra) -۷

۸- مختصر راماین، اقبال یغمائی، تهران، ۱۳۵۵ چاپ اول بنیاد فرهنگ ایران.

۹- مهابهارات، میرغیاث‌الدین علی قزوینی، به اهتمام دکتر سیدمحمدرضا جلالی نائینی و دکتر ن. س.
شوکتلا، چهار جلد، تهران ۱۳۵۹ - ۱۳۵۸ انتشارات طهوری.

۱۰- اوپانیساد، ترجمه محمد داراشکوه، با مقدمه و حواشی و مقتضیات دکتر تاراچند و دکتر
سیدمحمدرضا جلالی نائینی، چاپ سوم، انتشارات علمی، تهران ۱۳۶۸، دو جلد.

۱۱- بهگود گیتا (Bhagavad Gita) ترجمه منسوب به محمد داراشکوه، تصحیح سیدمحمدرضا جلالی
نائینی، تهران ۱۳۵۹، انتشارات طهوری.

۱۲- شکونتلا، کالیداس، ترجمه دکتر ایندو شیکهر، تهران ۱۳۵۹، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.